

■ **محمد رضا کائینی**

در چند سال اخیر، اثری با عنوان «بربال بحران» به بازار نشر راهی گشت که روایت دکتر ایرج امینی فرزند دکتر علی امینی از زندگی و زمانه پدرش به شمار می‌رفت. استقبال از کتاب در ایران نمایان بود تا جایی که به چاپ‌های متعدد نیز رسید. با این همه به نظر می‌رسد آنچه نویسنده در این اثر نگاشته، تنها بخشی از خاطرات و دانسته‌های اوست و او از منش برخی چهره‌های شاخص دربار از جمله اشرف پهلوی و نیز هزار توی سیاست خارجی در ایران آن روز، خاطرات و گفتنی‌هایی شنیدنی دارد. آنچه در این بخش و نیز بخش دوم گفت‌وشنود با دکتر ایرج امینی می‌خوانید، تنها تحلیل‌های او دربار نقش آفرینی پدر در تاریخ معاصر ایران است که به مناسبت سالروز آغاز صدارت دکتر علی امینی به حضور تان تقدیم می‌شود. امید آنکه محققان و تاریخ‌پژوهان را به کار آید.

■ ■ ■

شما غیر از کتابی که در سالیان اخیر درباره پدرتان منتشر کرده‌اید، کار دیگری درباره دکتر امینی انجام نداده‌اید یا نمی‌خواهید انجام بدهید؟

خیر، در همین کتاب «بر بال بحران» هم تا جایی که توانستم، سعی کردم بی‌طرفانه و مستند به اسناد مختلف، سخن گفته باشم. هر آنچه را لازم می‌دانستم نوشتم. منتها در این اثر درباره فصل آخر زندگی ایشان، کمتر صحبت کرده‌ام. من بعد از انقلاب، علاقه‌ای نداشتم که پدرم نقش اپوزیسیون را بازی کنند. می‌توانستند اپوزیسیون باشند، ولی لازم نبود که جبهه نجات درست کنند و از امریکا کمک مالی بگیرند! این کارها را به صلاح نمی‌دیدم. ایشان علاقه‌مند بودند فعال بمانند، ولی من موافق نبودم. **یعنی علاقه‌ای به بازنستستی نداشت؟**

عملاً در زمان شاه ۱۷ سال بازنشته بودند! به هر حال در آن دوره دوست داشت که فعلیاتی انجام دهد.

خوب است از همین نقطه شروع کنیم و نهایتاً در پایان گفت‌وگو به آن بازگردیم. از زیبایی شما از تشکیل «جبهه نجات» از سوی پدرتان چیست؟ چون همانطور که اشاره کردید در کتابتان هم در این باره مطلبی ننوشته‌اید، در حالی که داوری فرزند دکتر امینی درباره این بخش از زندگی ایشان مهم است؟

در کتابم ننوشته و جایی هم نگفتم‌ام، چون مثلاً مجاهدین خلق را اپوزیسیون می‌دانم، ولی پدرم و طرفداران دکتر مصدق در خارج را اپوزیسیون نمی‌دانسم! گروه‌های اپوزیسیون که در خارج هستند، در رقابت‌های بین خودشان حرف‌هایی را می‌زنند. از این نوع اپوزیسیون خوشم نمی‌آید که مثلاً به عده‌ای فحش بدهند یا تپ بزنند. از نظر من این کارها بیفای نقش یک اپوزیسیون واقعی نیست. اپوزیسیون باید چیزی را ثابت و در کنار آن چیزی پیشنهاد کند. اپوزیسیون باید سازنده باشد که البته ما هیچ کدام بلد نیستیم این کار را بکنیم. دکتر امینی هم واقعا اهل این کار نبود، نه او بلکه به نظر من تیپ‌هایی مثل قوام السلطنه و دکتر مصدق هم اهل این کار نبودند.

در آن زمان که پدرتان فعال و پیگیر این کار بود، یا خودش در این باره صحبتی داشتید و احیاناً نظرات انتقادی خودتان را با وی در میان می‌گذاشتید؟

خودم تقصیر کار هستم، چون می‌توانستم در آن موقع به ایشان بگویم این کار را نکنید، ولی می‌دیدم ایشان می‌خواهند فعلیاتی کنند و به هر حال ۱۷ سال کنار گذاشته شده بودند. آن هم کنار گذاشته‌شدنی که به‌جز مامه‌های آخر منتهی به انقلاب، فعلیاتی نمی‌توانست بکند. علاقه‌مند بودند فعلیاتی کنند و یادم است تقریباً تا سه چهار سال قبل از پایان عمرشان مشغول این کار بودند.

سؤالم این بود که همین دیدگاهی که الان درباره رفتارهای «جبهه نجات» دارید، با خودشان در میان می‌گذاشتید؟ احیاناً چه جواب‌هایی می‌دادند؟

در مجموع این اپوزیسیون برایم حالت مسخره‌ای داشت! مثلاً «شورای مشروطیت» تعیین شده بود! جلسه‌ای در واشنگتن داشتند و نهایتاً اختلافات داخلی‌شان بیشتر نمایان می‌شد تا اراده مبارزه با جمهوری اسلامی! اگر طنزنویس بودم از کارهایشان می‌توانستم آثار زیبایی خلق کنم!

درباره منابع تأمین مالی جبهه نجات و دعوایی که آخر سر در مورد تصاحب این منابع مالی پیش آمد، حرف و حدیث زیاد است. شما چه اطلاع و برداشتی از این قضیه دارید؟

ماصولاً در ایران درباره خیلی چیزها افراق می‌کنیم. در اینکه «جبهه نجات» از امریکا کمک می‌گرفت، شکی نیست، همان‌طور که آقای بختیار از عراق و عربستان سعودی کمک می‌گرفت. آقای درباردار مدنی هم که اوایل کوچک‌ترین کمکی از امریکا نمی‌خواست، بالاخره ناچار شد از امریکا کمک بگیرد! ولی ارقام آن چیزی نبودند که اعلام می‌شدند.

به عربستان اشاره کردید. آیا جبهه نجات با عربستان سعودی هم ارتباط مالی داشت؟

«جبهه نجات» از تباطی با عربستان و عراق نداشت، اما گروه بختیار داشت. عربستان از طریق تشکیلاتی که آقای جعفر رائد در رأس آن بود، به بختیار کمک می‌کرد. دقیقاً نمی‌دانم چه کسی چقدر می‌گرفت، ولی عربستان سعودی قطعاً به آنها کمک می‌کرد.

دکتر امینی در افواه، بسیار به گرایش به امریکا معروف شد. از منظر شما این انتساب چقدر واقعی است؟ ما می‌بینیم وقتی شاه آن ۲۰۰ هزار دلار را از کندی می‌خواهد، او می‌گوید شرطش این است که دکتر امینی نخست‌وزیر شود! این از تباط چگونه شکل گرفت و حد و مرز آن چقدر بود؟

اطلاعاتم درباره این قضیه یک‌سری اطلاعات کلی است و به عنوان فرزند ایشان، اطلاعات ریز و خاصی ندارم! اساساً زمان قوام‌السلطنه به بعد، گرایش وجود داشت که امریکا را وسط بیاورند تا بین امریکا، انگلیس و روسیه در ایران تعادلی ایجاد شود. سیاست ایران در قرن نوزدهم به بعد دستخوش

اراده روسیه و انگلیس بود و همیشه این گرایش وجود داشت که قدرت سومی وارد میدان می‌شود که بین اینها تعادل ایجاد شود. دکتر امینی هم همفکر قوام‌السلطنه بود. و فکر می‌کنم گرایش به امریکا از آنجا شروع شده است. از طرف دیگر ایشان برخلاف دکتر مصدق که آرمان‌گرا بود، آدم واقع‌گرای بود.

به معنای عملگر؟!

بله، در نتیجه تشخیص داده بود بهترین کشوری که می‌شود از او کمک گرفت، امریکاست. علاوه بر این همان‌طور که گفتم با قرار دادهای سنتو و کنسر سیوم هم کاملاً موافق بود، قبلاً هم که سفیر ایران در امریکا بود، به نظر من خیلی درست نیست که می‌گفتند دکتر امینی را امریکایی‌ها به شاه تحمیل کردند...

گفته می‌شود دکتر امینی در مقطعی که در امریکا بود روابط نزدیکی با مقامات امریکایی، از جمله خود کنندی داشت. به‌طور دقیق دلیل وقتی کندی رئیس‌جمهور شد، علاقه‌مند بود دکتر امینی نخست‌وزیر ایران شود. آیا درست است؟

خودم شاهد بودم زمانی که کندی سناتور بود، پدرم با او ملاقاتی کرد و کندی ایشان را برای عصرانه به خانه‌اش دعوت کرده بود، چون می‌خواست درباره خاورمیانه اطلاعاتی بگیرد.

به نظر شما امریکایی‌ها چرا به صدارت دکتر امینی علاقه‌مند بودند؟

به نظر عامل اول این بود که برای امریکایی‌ها بسیار مهم بود که شما به روسیه گرایش نداشته باشید. یکی از دلایل سقوط شریف‌امامی هم سفری بود که به مسکو رفت و سعی داشت به مقامات شوروی نزدیک شود. عامل دوم این بود که می‌خواستند مطمئن باشند شما یکمتر تبه سنتو را کنار نگذارید یا مثلاً زیر قرارداد کنسر سیوم نزنید. عامل سوم که خیلی هم مهم بود، فساد مالی بود. دکتر امینی چون ثروت کافی داشت، احتمال اینکه گرفتار فساد مالی شود، خیلی کم بود. شاید این تصور را هم داشته‌د که دکتر امینی آدمی است که می‌تواند جلوی شاه بایستد.

شاید از آن زمان فهمیده بودند که ایران دارد به سمت انقلاب می‌رود و می‌خواستند با نوعی رقم، مانع از این واقعه شوند؟

انقلاب نه، اما فکر می‌کردند از موقعیتی که ممکن است ایجاد شود، روس‌ها سوءاستفاده خواهند کرد. انقلاب را تا شش ماه قبل از انقلاب هم پیش‌بینی نمی‌کردند!

شاید نگاهشان این بود که دخالت‌های

خوانشی انتقادی از زندگی و زمانه دکتر علی امینی در گفت وگوی «جوان» با دکتر ایرج امینی – بخش نخست

تشکیل «جبهه نجات» را نادرست می‌دانستم

بی‌رویه شاه در همه امور، نازبایتی‌ها را

زیاد می‌کنند و باید یک نفر باشد که بتواند این رویکرد شاه را تعدیل کند، اینطور نیست؟

بله، نگاه‌اش هم کودتای تیمسار قرنی در زمان دکتر اقبال بود. شاید امریکایی‌ها پشتیبان آن کودتا نبودند، ولی اگر اتفاق می‌افتاد پدشان هم نمی‌آمد!

نقش دکتر امینی در ادوار مختلف زندگی وی قابل بررسی است، اما به‌طور مشخص اگر بخواهیم درباره منش سیاسی او داوری‌ای داشته باشیم، شاید بهتر باشد بحث را از نهضت ملی شروع کنیم. دکتر امینی و دکتر مصدق هر دو از خاندان قاجار و خوشبایوند بودند. در دور اول کابینه دکتر مصدق هم که ایشان وزیر بود...

در اولی از ابتدا نبود، بعد از ترمیم کابینه وزیر اقتصاد شد...

ولی از نظر طرز فکر و سلوک سیاسی، بین دکتر مصدق و دکتر امینی تفاوت زیادی وجود دارد. بعدها که قصه کنسر سیوم پیش آمد، این تفاوت وحتنی تضاد آشکار تر شد. چه شد که در مقطعی دکتر امینی پذیرفت با دکتر مصدق و جریان نهضت ملی همکاری کند؟

باز بر می‌گردد به همان واقع‌گرایی یا به قول شما عملگرایی دکتر امینی. ایشان می‌خواست خدمتی کند! و در کابینه اول قوام‌السلطنه بعد از شهر یور ۱۳۲۰ هم معاون نخست‌وزیر بود. از قراری که خودشان می‌گفتند برای دیدار عادی پیش دکتر مصدق رفته بودند. دکتر مصدق می‌گوید بیایید و با من همکاری کنید. ایشان می‌گویند حاضرم مشورت بدهم، ولی کار اجرایی را تمایلی ندارم. دکتر مصدق اصرار و ایشان قبول می‌کند وزیر اقتصاد شوند، ولی بعد می‌بینند نمی‌تواند با افرادی که در کابینه دکتر مصدق بودند، کار کند.

اتفاقاً این جای سؤال دارد. برحسب خاطراتی که دکتر امینی در کیهان لندن نوشت – البته هنوز معلوم نیست که یادداشت‌های اصلی وی کجاست؟ – وی به اختلافات خود با یاران دکتر مصدق اشاراتی دارد...

یادداشت‌ها که معلوم است کجاست، آنها پیش من هستند و ۳۶ تا از آنها را که حاوی اطلاعات ارزشمند تاریخی است در آخر کتابم ضمیمه کرده‌ام، از جمله پیشنهادی که حضرت آیت‌الله طالقانی فرموده بودند: شما نخست‌وزیر شوید، ما پشت شما خواهیم بود...



عکس: محمدرضا کائینی/عبدالجوان

دکتر مصدق را توجیه می‌کنند، وقتی می‌گویید دکتر مصدق می‌توانست مسئله را کاملاً حل کند، آن هم خیلی بهتر از اینکه...

بعدا د کتر امینی بیاید و این کار را بکنند...

بله، دکتر امینی در موقعیت بسیار بدی مسئله را حل کرد. دکتر مصدق در موقعیت قوی‌ای بود و دست بالا داشت. اگر هم خودش نمی‌توانست مسئله را حل کند، می‌توانست استعفا کند و اجازه ندهد کس دیگری مسئله را حل کند.

یعنی می‌توانست آن را به یکی از اطرافیانش بسپارد؟

بله، نکته منفی دکتر مصدق از نظر من این بود، کسانی که این رویکرد را توجیه می‌کنند می‌گویند: قضیه صرفاً ملی کردن نفت نبود، قضیه مبارزه بر ضد استعمار و استقلال ایران و این حرف‌ها بود! در واقع این افراد، بیشتر شعار می‌دهند. این افراد وقتی که می‌خواهند دفاع کنند، می‌گویند: ملی کردن نفت اصلاً اقتصادی نبوده، مسئله‌های سیاسی بود که به نظر من این دیدگاه چندان واقع‌بینانه نیست.

دکتر امینی به لحاظ شخصیتی و قدرت تصمیم‌گیری، چه نقدهایی به دکتر مصدق داشت؟

به سؤال شما با یک خاطره جواب می‌دهم؛ پدر در اواخر زمامداری دکتر مصدق به دیدنش رفته و گفته بود: اگر نمی‌توانید مسئله را حل کنید، استعفا کنید یا...

خودکشی کنید...

منتها به نظر من فرق قوام‌السلطنه با دکتر مصدق این بود که قوام‌السلطنه مطلقاً دنبال محبوبیت نبود؛ دکتر امینی یک مقداری بود، ولی نه به حد دکتر مصدق. دکتر امینی می‌توانست اصلاً به کابینه زاهدی نیاید و قرارداد کنسر سیوم را هم امضا نکند و به عنوان وزیر سابق کابینه دکتر مصدق وجبه‌الممله شود و فقط شعار بدهد یا کنار گود بنشیند و بگوید لکش کن! ولی ایسن کار را نکرد. ازیر آدم به دکتر مصدق این است که چرا نیامد این مسئله را تا آخر آن حل کند؟ الان هم که آدم نگاه می‌کند می‌بیند ملی شدن نفت فقط روی کاغذ بود. آدم‌هایی مثل سنسنجایی، امیر علائی و امثال اینها بسیار ضعیف بودند. آقای جوزف کرافت تحلیلگر امریکایی نوشته بود: دکتر سنجنایی مساوی است با صفر!

از مهم دیگر زندگی دکتر امینی بعد از ۲۸ مرداد پذیرش وزارت است. خود ایشان در خاطراتش نوشتند زاهدی در روز بعد از ۲۸ مرداد مرا خواست و به من پیشنهاد وزارت داد...

بله، در آن روز من بودم...

در چه سالی؟

دو سه ماه قبل از انقلاب! شاید بیشتر از هزار صفحه یادداشت پدر را مطالعه کرده‌ام، هیچ کدام قابل چاپ و انتشار نبودند، چون اطلاعات روزمره در آنها هست و اطلاعات جالبی نیستند که لازم باشد منتشر شوند...

اشاره من به خاطرات مندرج در کیهان لندن است که در ایران هم منتشر شده...

آنها هم خیلی اصیل نیستند! اتفاقاً یادم است آن موقع که پدر شروع به نوشتن آن یادداشت‌ها کرد، یک روز آقای مصباح‌زاده به دیدنشان آمده بود. پدر در اواخر عمر یک نوع بیماری پوستی گرفته بود که خیلی ناراحتشان می‌کرد. مصباح‌زاده به آقای مصباح‌زاده اینها می‌نمود: «این روزها دارید چه کار می‌کنید؟» پدر جواب دادند: «دارم یادداشت می‌نویسم.» سؤال کرده بود: «چازه می‌دهدید تدریجاً اینها را چاپ کنیم؟» پدرم قسمت‌هایی را که نوشته بود به آقای مصباح‌زاده داد. بعد بیمار شد و دیگر قادر نبود ادامه بدهد و اسلام کاظمیه می‌آمد و کنار ایشان می‌نشست و می‌نوشت و به نظر من شاید مواردی را هم از پیش خود اضافه می‌کرد! بنابراین این بخش از یادداشت‌ها به نظر من اصالت زیادی ندارد.

ولی حداقل بخش‌هایی از آنها در دست است و من هم بر اساس همان‌ها سوالاتی را مطرح می‌کنم. نگاه دکتر امینی به دکتر مصدق و اطرافیشان او نگاه همدلانه‌ای نیست و گاهی حتی آنها را مسخره هم می‌کند. مثلاً می‌نویسند: امیر علائی به یکی از جلسات هیئت دولت آمده و می‌گفت: اسناد خیانت و جاسوسی بسیاری، در همین کیف دستی من است! بعد که کیفش را باز می‌کند، می‌بینیم مسواک، خمیر دندان و این جور وسایل است!

آنها را آدم‌هایی در این سطحی می‌دید. از نظر شما دیدگاه واقعی پدرتان نسبت به دکتر مصدق و اطرافیان او چه بود؟

تقریباً همان دیدگاهی بود که من هم الان دارم. دکتر مصدق آدم محترم، وطن‌پرست و پاکی بود و خدمت بزرگی بود که نفت را ملی کرد، اما اشتباه فوق‌العاده بزرگی هم کرد که مسئله را حل و تمام نکرد. **یعنی در عمل نفت ملی نشد؟**

پیشنهاد‌های مختلفی به ایشان شد که آخری که چرچیل و ترومن دادند! همه بهتر بود. دکتر مصدق هم در شرف این بود که آن پیشنهاد را قبول کند، ولی آقای حبیبی و آقای شایگان به سراغش رفتند که اگر ما این اجازه کرده و بعد تصمیم گرفته بود کلاً آنجا را بگیرد، دعوایی بین فامیل اکبر و فامیل ما افتاد و مادر بزرگ ما خانم فخرالدوله رفت و با قدرت زمین را پس گرفت. حسن و اکبر و پدرم دوست نزدیک هم بودند.

ولی میان آنها رقابتی احساس می‌شد؟ رقابت نبود، ولی می‌گفتند: تحقیر نسویم! دکتر امینی می‌گفت: حالا که ابوالقاسم را گرفته‌اند و من هم کنار هستم اگر وزیر شوم، به هر حال یکی از ما در قدرت می‌ماند. به احتمال خیلی زیاد این هدیت در قبول وزارت تأثیر داشت. در هر حال پدر صبح رفتند و وقتی برگشتند فهمیدیم وزیر دارایی شده‌اند. اردشیر زاهدی در کتاب خاطراتش نوشته است، خانم فخرالدوله به من تلفن زد که:

علی جان ما سارا پادتان نرسود، در صورتی که خانم فخرالدوله اساساً با وزارت پدر مخالف بود و می‌گفت: وارد این کار نشو! بعدها آقای پیراسته و دیگران نوشتند: امریکایی‌ها گفته‌اند دکتر امینی باید وزیر داری باشد، این را هم فکر نمی‌کنم درست باشد.

احتمالات دیگر بیشتر است تا خانم فخرالدوله زنگ زده باشد.

دکتر امینی در خاطراتش با ذکر سوألی به شکل ضمنی این احتمال را هم مطرح می‌کند که او را برای حل مسئله نفت با عقد قرارداد «کنسر سیوم» خواستند. تحلیل شما چیست؟ آیا واقعا ایشان را برای قرارداد کنسر سیوم خواسته بودند؟

فکر نمی‌کنم این‌طور باشد! به نظرم ایشان بعداً مسئول این کار شد. ظاهراً انتخاب اولشان آقای حسین پیرنیا بود. ایشان که قبول نکرد به دکتر امینی زنگ زدند. دکتر امینی جز مدت کوتاهی که در وزارت دادگستری اشتغال داشت، بقیه را در وزارت دارایی بود. لاید یکی از دلایل انتخاب ایشان این بود. دلیل دوم این بود که اداره نفت زیر نظر وزارت دارایی بود، اما باز نمی‌شود گفت به این دلیل وزیر دارایی را مسئول مذاکرات کنسر سیوم کردند! می‌توانستند رضا بیات، رئیس شرکت نفت را مسئول این کار کنند.

پس چرا دکتر امینی را مسئول کردند؟ شاید به دلیل همان «زردیکی به امریکا» از زمان قوام‌السلطنه بود.

طبیعی است که دکتر امینی در زمان عقد کنسر سیوم و بعد از آن، از این معاهده دفاع می‌کرد، در حالی که آیت‌الله کاشانی، دکتر مصدق و ملیون شد پدأ با آن مخالف بودند. در محیط خانه و در فضای خصوصی تحلیل ایشان از این قضیه چه بود؟

موقعی که قرارداد کنسر سیوم امضا شد، من ۱۸ سال بیشتر نداشتم. اصولاً رجال ایرانی جوان‌ها را جدی نمی‌گیرند. مثلاً و داخل پرانتز، من مرحوم قوام‌السلطنه را مکرر می‌دیدم. تا می‌آدمم یک سفره سیاسی را برهم‌سازم. آن موقع ۱۵ سال داشتم. قوی‌ خودش را به خواب می‌زد یعنی یک پسر ۱۵ ساله نباید اراجع به سیاست صحبت کند. پدرم هم این مسائل را زیاد در خانه مطرح نمی‌کرد. خاطرم است موقعی که ایشان نخست‌وزیر شد، ایراد گرفتم که: چرا نصیری را رئیس شهرتانی کرده است؟

جواب ایشان چه بود؟

خیلی گرفتار بود و گفت: «ولم کن!»

بعدها کنسر سیوم نتایج خود را نشان داد. ارزبایی ایشان از کنسر سیوم چه بود؟

ایشان هیچ‌وقت از این موضوع پشیمان نشد و می‌گفت: تنها راهی که داشتیم امضای قرارداد بود! همین حرف را هم در مجلس زد. بعد هم که اصلاح



۱۳۰۰میلادی علی امینی و کنار محمدرضا پهلوی در دوران نخست‌وزیری

قرارداد کنسر سیوم انجام شد، به تمام اهدافی که از قانون ملی شدن نفت می‌خواستیم، در تجدید قرارداد رسیدیم!

اثبات این ادعا بحث زیادی می‌طلبد که خارج از حوصله این گفت‌وگوست، اما از ابتدای ترین عوارض امضای کنسر سیوم، این بود که امینی بسیاری از دوستان سابقش، از جمله آیت‌الله کاشانی، دکتر مصدق و... را از دست داد. این مسئله آیا تأثیری هم بر او داشت؟

حرف‌هایی مثل خائن و... خیلی بر ایشان تأثیر نمی‌گذاشت. ضرری که ایشان از این جریان دید، موقع نخست‌وزیری بود. چون جبهه ملی اصلاً پشتش نیامد. چون مخالف بودند. در حالی که به نظر من چهره‌هایی مثل مهندس بازرگان، دکتر سنجایی و... باید می‌گفتند فعلاً پشت دکتر امینی را می‌گیریم، نه به دلیل اینکه دکتر امینی است، بلکه به این دلیل که بتوانند در مقابل شاه بایستند. بالاخره یک آزادی نیم‌بندی را آورده بود. به نظرم یکی از دلایلی که جبهه ملی پشت دکتر امینی نایستاد، این بود که فکر می‌کرد اگر او شکست بخورد، نوبت بعدی جبهه ملی است! اما به نظر من موقعی که شریف‌امامی استعفا کرد، شاه در مقابل دو گزینه قرار گرفت؛ یکی جبهه ملی و دیگری دکتر امینی. به هیچ‌وجه نمی‌خواست جبهه‌ملی را بپذیرد، چون پشتوانه مردمی داشت. دکتر امینی را راحت‌تر می‌توانست بپذیرد. نهایتاً بنده معتقدم که عوارض امضای کنسر سیوم، در دوران نخست‌وزیری گریبان دکتر امینی را گرفت و او را تضعیف کرد.

در برابر نسبت‌هایی مانند «عاقده کنسر سیوم» و امثالهم چه واکنشی نشان می‌داد؟

هیچ، چون واقعا به کاری که کرده بود عقیده داشتم! حال البته خیلی‌ها هم می‌توانستند و می‌توانند با آن مخالف باشند. نسبت‌هایی مثل خائن و این حرف‌ها که به ایشان می‌دادند، اثر نمی‌کرد.

۱۳۰۰میلادی در کنار پدر در حیاضش شخصی